اصل عدالت اجتماعی

مصطفی دلشاد تهرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

اصل عدالت اجتماعی

نویسنده:

مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اصل عدالت اجتماعی

مشخصات کتاب

نویسنده : مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر : مصطفی دلشاد تهرانی

اهمیت و جایگاه عدالت اجتماعی

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط(قرآن، حدید /۲۵)عدالت اجتماعی در اندیشه دینی از چنان جایگاه ویژه ای برخوردار است که هیچ امر دیگری با آن قابل مقایسه نیست. این عدالت برخاسته از عدلی کلی است که حاکم بر همه چیز است. عدل به معنای قراردادن هر چیز در جای خود [۱] ، مبنای همه امور ست و خداوند همه چیز را بر عدل استوار کرده است. قیام همه امور به عدل و استواری همه چیز به آن است. چنانکه در حدیث نبوی آمده است: «بالعدل قامت السموات و الارض» [۲] (آسمانها و زمین به عدل برپاست). در نظام دین نه تنها همه چیز بر عدل استوار است، بلکه عدل مقیاس همه چیز است. استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می نویسد: «در قرآن، از توحید گرفته تا معاد، و از نبوت گرفته تا امامت و زعامت، و از آرمانهای فردی گرفته تا هدفهای اجتماعی، همه بر محور عدل استوار شده است. عدل قرآن، همدوش توحید، رکن معاد، هدف تشریع نبوت، فلسفه زعامت و امامت، معیار کمال فرد و مقیاس سلامت اجتماع است. عدل قرآن، آنجا که به توحید یا معاد مربوط می شود به نگرش انسان به هستی و آفرینش شکل خاص می دهد و به عبارت دیگر نوعی «جهان بینی» است آنجا که به نبوت و تشریع و قانون مربوط می شود، یک «مقیاس» و «معیار» قانون شناسی است؛ و به عبارت دیگر جای پایی است برای عقل که در ردیف کتاب و سنت قرار گیرد و جزء منابع فقه و استنباط به

شمـار آیـد. آنجا که به امامت و رهبری مربوط می شود یک «شایسـتگی» است، آنجا که پای اخلاق به میان می آیـد «آرمانی انسانی» است، و آنجا که به اجتماع کشیده می شود یک «مسئولیت» است.» [۳] .عدل از چنین جایگاهی برخوردار است، رکن است و هـدف و معیار و مقیاس. همه چیز با عدل سـنجیده می شود. عدالت، اصـلی اساسـی است که ارسال رسل و انزال کتب برای آن است. راز مبـارزه انبیا است و هـدف اجتماعی – سیاسـی پیامبران و مصـلحان با آن محقق می شود. جان و حیات همه چیز به عـدل است، چنـانکه امیر مؤمنان (ع) فرمود: «العـدل حیاه» [۴] (عـدل حیات است). بـدون آن همه چیز مرده است، دین منهـای عـدالت، وسـیله ای است برای به بنـد کشـیدن انسانهـا در رفتنشان به سوی حق. عـدالت اصـلی بنیادین است که ملاک تشـخیص حق و باطل و مقیاس سـنجش همه چیز از جمله «دین» است: «اصل عدالت از مقیاسهای اسلام است، که باید دید چه چیز بر او منطبق می شود. عـدالت در سلسـله علـل احکـام است نه در سلسـله معلولاـت، نه این است که آنچه دین گفت عـدل است، بلکه آنچه عـدل است دین می گویـد. این معنای مقیاس بودن عـدالت است برای دین؛ پس بایـد بحث کرد که آیا دین مقیاس عـدالت است یا عـدالت مقیاس دین. مقدسـی اقتضا می کنـد که بگوییم دین مقیاس عدالت است، اما حقیقت این طور نیست؛ این نظیر آن چیزی است که در باب حسن و قبح عقلی میان متکلمین رایج شد و شیعه و معتزله عدلیه شدند، یعنی عدل را مقیاس دین شمردند نه دین را مقیاس عدل. به همین دلیل، عقل

یکی از ادلّه شرعیه قرار گرفت تا آنجا که گفتند: «العدل و التوحید علویان و الجبر و التشبیه امویان».در جاهلیت دین را مقیاس عدالت و حسن و قبح می دانستند، لذا در سوره اعراف از آنها نقل می کند که هر کار زشتی را به حساب دین می گذاشتند و قرآن می گوید: بگو (خدا) امر به فحشا نمی کند.» [۵] .«و اذا فعلوا فاحشه قالوا وجدنا علیها آبائنا و الله أمرنابها، قل ان الله لایامر بالفحشاء، أتقولون علی الله مالاـ تعلمون. قل أمر ربی بالقسط...» [۶] .و چون کاری زشت کنند گویند پدران خود را چنین یافتیم و خدایمان به آن فرمان داده، بگو خدا به زشتی دستور نمی دهد. آیا به خدا چیزی نسبت می دهید که نمی دانید؟ بگو خدایم به دادگری فرمان داده است.عدالت ارزش ذاتی دارد و سلامت همه چیز به اوست. از این جهت است که خداوند دستور می دهد که بر پا کننده قسط و عدالت اجتماعی باشید.«یا ایها الذین امنوا کانوا قوامین بالقسط.» [۷] .ای کسانی که ایمان آورده اید بر پا دارندگان پیوسته عدالت باشید.مفسر بزرگ قرآن، مرحوم طبرسی در ذیل این آیه و در معنای آن می نویسد: «ای دائمین علی القیام بالعدل و معناه ولتکن عادتکم القیام بالعدل فی القول و الفعل.» [۸] (یعنی پیوسته بر پا دارندگان عدل باشید و معنای این سخن آن است که باید عادت و سنت شما برپا داشتن عدالت در گرفتار و کردار باشد) خداوند بر پا داشتن عدالت همه جانبه و همیشگی دستور داده است. قیام برای عدالت در همه ابعاد آن و پیوسته عدالت اجتماعی، عدالتی است فراگیر و مراد ما از اصل عدالت اجتماعی، عدالتی است

که کلیه جنبه های فردی، اجتماعی، خانوادگی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را دربر می گیرد. در همه «اقوال» و کلیه «افعال» خداوند به چنین عدالتی فرا خوانده است خداوند برپادارندگان قسط و عدالت را دوست دارد و آنان را به مبارزه برای برپایی و اجرای عدالت می خواند و فرمان می دهد:«و اقسطوا ان الله یحب المقسطین.» [۹] .و داد کنید زیرا خدا دادگران را دوست می دارد.بی گمان کسانی می توانند مصداق این محبت الهی باشند که برای او قیام کنند و عدالت خواهیشان از سر حق خواهی باشد. خداوند به قیام برای حق، خوانده است و یگانه راه برپایی قسط و عدل و اصلاح همه امور، همین است. امام خمینی (ره) در مکتوبی به تاریخ ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۶۳ هجری قمری که تاریخی ترین سند مبارزاتی آن وجود بی بدیل است، به همین امر فرا خوانده است؛ به عدالت خواهی و برپاداشتن آن از موضع «قیام الله» دعوت کرده است:«قال الله تعالی: «قل انما أعظکم بواحده أن تقوموا لله مثنی و فرادی» [۱۰] .خدای تعالی در این کلام شریف، از سرمنزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه هایی است که خدای عالم از میان تمام مواعظ انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده این کلمه تنها راه اصلاح در جهان است. قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رسانده و از جلوه های گوناگون عالم طبیعت رهانده.خلیل آسا در علم الیقین زن ندای لاحب الآفلین زن قیام لله است که موسی کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا

داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صَعْق و صَحْو کشاند. قیام برای خداست که خاتم النبیین صلی الله علیه و آله را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بتها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین أو أدنی رساند.» [۱۱] .آنان که برای خدا قیام کرده، مبارزه می کنند و حکومت تشکیل می دهند، قیام و مبارزه و حکومتشان از سنخ عدل است و در غیر این صورت جز دنیا خواهی نیست. قیام، مبارزه و حکومت انبیا برای خدا و تحقق عدالت و حق بوده است.«یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق.» [۱۲] .ای داود ما تو را در آن کشور جانشین ساختیم پس در میان آدمیان به حق داوری و حکم کن.و خداوند چنین دستور می دهد:«ان الله یأمرکم أن تودوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل.» [۱۳] .بی گمان خدا به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش باز دهید و چون میان مردمان داوری و حکم کردید به عدالت حکم کنید.خداوند، به عدالت در همه چیز فرا می خواند و عدالت اجتماعی، عدالتی است فراگیر و پوشاننده همگان و همه امور: «العدل سائس عام.» [۱۴] (عدالت قانونی است عام). عدالت مدبری است همه شمول. عدالت کلیت دارد و حیات همه چیز بسته به حیات اوست. دین و احکام دینی و شریعت، بدون عدالت فاقد روح است. عدالت جان شریعت است جان دین است: «العدل حیاه الاحکام.» [۱۵] جامعه

فاقد عـدالت، جـامعه مرده است. سـرزمین بی عـدالت چون زمین خشک و کشتزار بی حاصل است. با عـدالت است که زمین زنـده، سـرزمینها آباد و مردمان و جوامع به درستی برپا می شوند. محمد حلبی از امام صادق (ع) درباره معنای این آیه پرسـش کرد که خداوند فرموده است: «اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها.» [۱۶] (بدانید که خدا زمین را پس از مردن آن زنده می کنـد). حضـرت فرمود: «العدل بعد الجور.» [۱۷] (مراد عـدل پس از سـتم است).براساس همین نگاه به عـدالت است که شـهید عدالت، علی (ع) فرموده است: «جعل الله سـبحان العدل قوام الانام و تنزیها من المظالم والاثام و تسـنیه للاسلام.» [۱۸] (خداوند سبحان عدل را مایه برپایی انسان و سـتون زندگانی آنها و سـبب پاکی از سـتمکاریها و گناهان و روشنی چراغ اسلام قرار داده است). بقای جامعه به عـدالت است و آنجا که عـدالت نیست، انتظار پاکی و سـلامت اجتماعی، انتظاری بیهوده است. روشـنی اسـلام به عـدالت است و بـا خـاموش شـدن عـدالت، اسـلام چون چراغی خواهـد بود خـاموش که بـا آن راه نمی توان یافت و مردمان را به سامان نمی توان رسانـد، زیرا این عـدالت است که نگهدارنده ملت است:«العدل قوام الرعیه.» [۱۹] .از این روست که پیام آور عـدالت و رسول هدایت (ص) فرموده است:«عدل ساعه خیر من عباده سـبعین سـنه قیام لیلها و صـیام نهارها.» [۲۰] .سـاعتی عـدالت از هفتـاد سـال عبـادتی که شـبهایش به نماز شب و روزهایش به روزه بگـذرد، (برتر و) بهتر است.در اندیشـه پرورش یافتگـان سـیره نبوی، عـدالت رأس ایمـان و گردآورنـده نیکی [۲۱] و برتریـن مراتـب ایمـان است. اشـرف اجزای آن است.با

عدالت است که دین و دینداری معنا می یابد، با عدالت است که جامعه دینی بر پا می شود. با عدالت است که مردمان راست می شوند امیرمؤمنان و پیشوای عدالت گستران علی (ع) فرمود:«اجعل الدین کهفک و العدل سیفک تنج من کل سوء و تظفر علی کل عدو.» [۲۲] .دین را پناهگاه و عدل را شمشیرت گیر، از هر بدی می رهی و بر هر دشمنی پیروز می شوی.و این چنین است که قرآن کتاب عدالت است و به بیان فرزند قرآن علی (ع): «هو الناطق بالسنه العدل.» [۲۳] (قرآن است که به روش و سنت عدل گویاست). قرآن کتاب فطرت است و انسانها به فطرت خویش عاشق عدالتند و از هر ستمی منزجر. چیزی جز عدالت آنان را سیراب نمی کند و جامعه جز با عدالت به آرامش و آسایش حقیقی نمی رسد. دخت گرامی رسول خاتم در خطبه مشهور خویش در روز دهم رحلت پیامبر، یعنی در اوج قیام خویش برای عدالت فرمود:«ففرض (الله)... العدل تسکیناًللقلوب.» [۲۴] .خداوند عدالت را وسیله آرامش دلها قرار داده است.انسان تشنه عدالت است. فطرت او خواهان آن و وجودش آشنا با آن است. حلبی از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود:«العدل أحلی من الماء یصیبه الظمآن.» [۲۵] .عدالت شیرین تر از آبی است که به لب تشنه رسد.

عدالت و ارزشهای اجتماعی

جامعه ای که بر اصول عدالت اداره می شود، جامعه ای استوار و ارزشمند است. جامعه ای که در مسیر عدالت حرکت نمی کند ارزشها در آن واژگونه شده، ضد ارزشها حاکم می شوند. جای خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، رحمت و شقاوت، مروت و نامردمی تغییر می یابد. امیرمؤمنان (ع) در توصیف چنین جامعه ای فرمود:«ایها الناس انا قد اصبحنا فی

دهر عنود وزمن کنود، یعـدفیه المسن مسـیئاً و یزداد الظـالم فیه عتواً. لاـ ننتفع بمـا علمنـا ولاـ نسأل عما جهلنا و لا نتخوف قارعه حتی تحل بنا.» [۲۶] .مردم! ما در روزگاری کینه توز و زمانی پر کفران واقع شده ایم. زمانه ای که نیکو کار در آن بدکردار به شمار آید، و ستمگر در آن سرکشی افزاید. از آنچه دانستیم سود نمی بریم و آنچه را نمی دانیم نمی پرسیم، و از بلا و فتنه ها، تا بر سـرمان نیامده نمی ترسیم.آنجا که عدالت ظهور ندارد، انحراف و ستم و ناسپاسی ظهور می یابد. [۲۷] در چنین جامعه ای آن که تبـاهی نمی کنـد، ناشـایست شـمرده می شود، سـرزنش می گردد و تحت فشارهـای روانی - اجتماعی قرار می گیرد تا همرنگ جامعه شده، ضد ارزشهای آن را بپذیرد. آن که تباهی می کند، بهترین موقعیتها را می یابد و به سبب موقعیت شناسی و زمانه فهمی تمجید می شود. در چنین زمانه ای ستم ستمگر حد مرزی ندارد دانسته ها و معارف به کار نمی آید و مردمان از آنچه نمی دانند نمی پرسند. تمایل به غفلت همه را می گیرد و کسی نمی خواهد از عاقبت این بی عدالتی ها آگاه شود. کسی صدای «قارعه» [۲۸] را نمی شنود.«القارعه، مالقارعه،و ما ادرئک ما القارعه.» [۲۹] .آن کوبنده، آن کوبنده چیست؟ و چه دانی تو که آن کوبنده چیست؟آنجا که عدالت رخ ننموده است، انحراف و کفران چنان مردمان را در خود می پیچید که هشدارها، فریادها و صدای فرو ریختن بنیانها را نمی شـنوند. آنان در خواب غفلت فرو رفته اند و حادثه عظیم در شـرف وقوع است. مثال چنین جامعه ای مثال آنان است که در خواب بودند و دزد، بن دیوار را سوراخ می کرد و آنها بی خبر از آنچه بر سرشان

خواهد آمد آسوده خفته بودند. بیماری که از شدت درد نخفته بود، از دزد پرسید چه می کنی؟ گفت دُهُل زن هستم و دهل می زنم. پرسید پس چرا بانگ دهل شنیده نمی شود؟ گفت فردا بانگ این دهل را که فریاد یا حسرتا وا ویلتاست خواهی شنید:این مثل بشنو که شب دزدی عنید در بن دیوار حفره می بریدنیم بیداری که او رنجور بود طقطق آهسته اش را می شنودرفت بر بام و فرود آویخت سر گفت او را در چه کاری ای پدرخیر باشد نیم شب چه می کنی تو کیی گفتا دهل زن ای سنیدر چه کاری گفت می کوبم دهل گفت کو بانک دهل ای بوسبل گفت فردا بشنوی این بانگ را نعره یا حسرتا وا ویلتا [۳۰] .فرجان تن دادن به بی عدالتی و پذیرش ضد ارزشهای برخاسته از آن فرجامی دردناک و سراسر حسرت است آیا مردمان نمی دانند که چگونه بی عدالتی منجر به ظهور همه تباهیها می شود؟ آیا خداوند امر به عدالت و احسان نکره است؟ [۳۱] امیرمؤمنان (ع) در معرفی جامعه ای پشت کرده به دستورهای الهی و فرو رفته در ظلمت بی عدالتی و نشسته در خاک مذلت نامردمی فرمود:«یأتی علی الناس زمان عضوض یعض الموسرفیه علی ما فی یدیه ولم یؤمر بذلک قال الله سبحانه: «ولا تنسواالفضل بینکم» تنهد فیه الاشرار و تستذل الاخیار. و یبایع المضطرون و قد نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن بیع المضطرین.» [۳۲] .زمانی در پیش است سخت که توانگران بر آنچه در دست دارند، دندان می فشارند، در حالی که چنین دستوری به آنها داده نشده است؛ خداوند سبحان می فرماید: «احسان و بخشش بین خود را فراموش

نکنید.» در آن زمان اشـرار و بدان را بلند مرتبه و نیکان را خوار می کنند، و مردم بینوا هستی خود را از روی اضـطرار به قیمت کم می فروشـند و متمکنـان از آنهـا می خرنـد، در حـالی که پیامبر (ص) ازچنین معامله ای نهی کرده است.اگر عـدالت برقرار نشود، عرصه جامعه جولانگاه زور و ستم و غارت و چپاول می شود. در چنین میدانی فضیلتها و ارزشها به باد فراموشی می رود روزگـار گزنـده و درنـده می شود. خوی درنـدگی اهـل حرص و طمع تحریـک می شود. توانگران بر آنچه دارنـد دنـدان می فشارنـد و بر آنچه ندارنـد آز می ورزنـد. بینوایـان در زیر فشار بی عـدالتی، بناچار تن به هر داد و سـتدی می دهنـد. گران می خرنـد و ارزان می فروشـتند و هستیشان به تاراج یغما می رود. در چنین جامعه ای اشـرار و بـدکاران رفعت می یابند و نیکان و اخیار به ذلت کشـیده می شوند. صاحبان فضـیلت عقب رانده شده، فرومایگان میداندار می شوند. اینها نشانه های نزول ارزشها و انحطـاط و فروپاشـی است.«یسـتدل علی ادبـار الـدول بـأربع: تضـییع الاـصول و التمسـک بـالفروع و تقـدیم الاـراذل و تأخیر الافاضل.» [۳۳] .چهار چیز نشانه تیره بختی و انحطاط دولتهاست: واگذاردن کارهای اصـلی و اساسـی و پرداختن به امور فرعی و جنبی. جلو انـداختن فرومایگـان و پس رانـدن صاحبـان فضل.بـدترین جامعه آن است که پـذیرای این عوامل انحطاطزا شـده باشـد و چه بـد مردمی هسـتند، مردمی که جهت بر پایی عـدالت قیام نمی کننـد و عـدالت خواهان را سـرکوب می کننـد. امام کاظم (ع) از پیامبر عـدالت نقل کرده است که فرمود:«بئس القوم قوم لا یقومون لله تعالی بالقسط بئس القوم قوم یقتلون الـذین یأمرون بالقسط فی الناس.» [۳۴] .بدقومی هستند آنان که

برای خدا به عدالت قیام نمی کنند، بدقومی هستند آنان که امرکنندگان به عدالت در میان مردم را می کشند.اینها همان مردمانی هستند که آیات خدا را کافرند، همانها که بر پا دارندگان عدالت و دعوت کنندگان به آن را به جرم عدالتخواهی می کشند.«ان الذین یکفرون بآیات الله و یقتلون النبیین یغیر حق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب ألیم.» [۳۵] .بی گمان کسانی که به آیات خدا کافر می شوند و پیامبران را به ناحق می کشند و کسانی را که دستور دادگری می دهند می کشند پس آنان را به عذابی دردناک مژده ده.ارزش یک جامعه به میزان دادگری و دادخواهی در آن است. جامعه ای که در آن حق ضعیف گرفته نمی شود بی ارزش است جامعه ای که در آن دهان مردمان از حقگویی بسته است، تباه است. جامعه ای که در آن ترس از بیان حق و عدل و برپاداش آن حاکم است، خوار است و هرگز روی خوشبختی نمی بیند. علی (ع) گوید:«فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی غیر موطن: لن تقدس امه لا یوخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متتعتع.» [۳۶] .من بارها از رسول خدا (ص) این سخن را شنیدم: ملتی که حق ضعیفان را از زورمندان باصراحت نگیرد، هرگز پاک و پاکیزه نمی شود و روی سعادت نمی بیند.مظهر عدالت خواهی، علی (ع) دربارها جایگاه ارزشی عدالت خواهی فرموده است:«و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعرف و النهی عن المنکر الا کنفثه فی بحر لجی و ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لایقربان من أجل ولا ینقصان من رزق، و افضل من

ذلک کله کلمه عدل عند امام جائر.» [۳۷] .تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون قطره ای است در مقابل یک دریای پهناور. (بدانید) امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی را نزدیک می کنند و نه از روزی کسی می کاهند و اما از همه اینها مهمتر سخنی است که برای دفاع از عدالت در برابر پیشوای ستمگری گفته می شود.در منطق دین، عدالت چنین است و از پایگاهی با این اعتبار برخوردار است. عدالت مقدمه ای است برای رساندن انسانها به مقصد کمال و باید دانست که این راه را جز با عدالت نمی توان رفت. ظاهر قرآن کریم برپایی عدالت است و باطن آن حقیقت معرفت: «و اگر چنانکه ما با همان بُعد ظاهری قرآن، به همان بعدی که قرآن برای اداره امور بشر آمده است؛ برای رفع ظاهری قرآن، به همان بعدی که قرآن برای اداره امور بشر آمده است؛ برای رفع ظلم از بین بشر آمده است، یعنی یک بعدش این است که ظلم را از بین بشر بردارد و عدالت اجتماعی را در بشر ایجاد کند، ما اگر کوشش کنیم و آنهایی که تابع قرآن خودشان را می دانند،مسلمین جهان اگر کوشش کنند تا اینکه این بعد از قرآن را که بعد اجرای عدالت اسلامی است، در جهان پخش کنند، آن وقت یک دنیایی می شود که صورت ظاهر قرآن می شود.» [۳۸] .

عدالت و عبودیت

عدالت اجتماعی از چنین ارزشی برخوردار است که می توان تعبیر کرد که ارسال رسل در همین رابطه است، برای برپایی قسط است: «لقد ارُسلنا رسلنا بالبیّنات و انزلنا معهم

الکتـاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط.» [۳۹] بیقین پیـامبران خود را بـا دلایل روشن فرسـتادیم و کتاب و میزان همراهشان فرو فروسـتادیم تـا آدمیـان به عـدالت برخیزنـد).در اینجا این پریش مطرح است که مگر نه این است که ارسال رسل برای رسانـدن انسانها به مقصد آفرینششان یعنی عبودیت الله است؟ [۴۰] پس چگونه است که هدف از رسالت آنها برپایی عدالت معرفی می شود؟ آیـا میان این دو امر تزاحمی نیست؟ در جای دیگر، خداونـد به صـراحت هـدف از ارسال پیامبر (ص) را دعوت به خـدا عنوان می کند و می فرماید:«یا ایها النّبی انّا ارسـلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی اللّه باذنه و سراجاً منیراً.» [۴۱] .هان ای پیامبر ما تو را گواه و نویـد دهنـده و بیم دهنـده فرسـتادیم و دعوت کننـده به سوی خدا به اجازه وی و چراغی تابان.و همچنین دربـاره رسالت همه پیامبران و فرسـتادگان الهی فرمود:«ولقـد بعثنا فی کل امه رسولاً ان اعبـدوا الله و اجتنبوا الطاغوت.» [۴۲] .و محققاً ما در هر امتی پیامبری برانگیختیم که خـدا را بپرستیـد و از طاغوت بپرهیزید.و پیامبران الهی هر یک که برانگیخته شدند به همین دعوت کردنـد: «لقـد أرسـلنا نوحاً الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره.» [۴۳] (نـوح را به سوی قومش به رسـالت فرسـتادیم تا گفت: هموطنان من، خـدای یگانه را بپرستیـد، جز او خـدایی نداریـد.). «و الی عاد اخاهم هوداً قال یا قوم اعبـدوا الله مالکم من اله غیره» [۴۴] دعوت هود همـان بود. «و الی ثمود أخاهم صالحاً قال یا قوم اعبـدوالله مالکم من اله غیره.» [۴۵] صالح نیز همان رسالت را داشت.

«و الی مـدین اخـاهم شـعیباً قال یا قوم اعبـدوا الله مالکم من اله غیره.» [۴۶] شـعیب نیز برای همین مقصـد برانگیخته شد. «و قال المسـیح یا بنی اسـرائیل اعبـداوا الله ربّی و ربکم.» [۴۷] (مسـیح گفت: ای بنی اسـرائیل، خـدا را که پروردگـار من و پروردگار شماست بپرستیـد).ملاحظه می شود که سـخن و دعوت همه پیامبران الهی یکی است. همه به عبودیت الله و پرسـتش او خوانده انـد. ابراهیم خلیـل در حالی که تبر به دست داشت، به بنـدگی خـدا می خوانـد: «و ابراهیم اذ قال لقومه اعبـدوالله و اتقوه ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون.» [۴۸] .(و ابراهیم را (فرستادیم) که به قومش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا گیرید، آن برای شما بهتر است اگر دانسـته بودیـد).این آیات به روشـنی هـدف از فرسـتادن پیامبران را دعوت کردن مردم به سوی خـدا می دانـد و مشـخص است که هدف اصـلی ارسال رسل خواندن مردم به خداست که آفرینشـشان برای آن است بنابراین جای این پرسـش باقی است که آیا هدف اصلی از ارسال رسل دعوت به سوی خداست یا بر پا داشتن عدالت؟ نسبت میان این دو چگونه است؟ آیا قیام به قسط مقـدمه دعوت به سوی خـداست یا دعوت به سوی خـدا مقدمه قیام به قسط است؟ و آیا هدف اصـلی شـناخت خدا و خداپرستی یعنی توحید نظری و توحید عملی فردی است یا هدف اصـلی اقامه عدل و قسط در جامعه یعنی توحید عملی اجتماعی است؟ استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره چهار نظر را مطرح کرده، یکی را درست می دانند: [۴۹] .۱- پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده اند، یعنی دو مقصد مستقل

داشته اند: یکی از این دو مقصد به زندگی اخروی و سعادت اخروی بشر مربوط است (توحید نظری و توحید عملی فردی) و دیگری به سعادت دنیوی او (توحید اجتماعی). پیامبران از آن نظر که در اندیشه سعادت دنیوی بشر بوده اند، به توحید اجتماعی پرداخته اند و از آن جهت که می خواسته اند سعادت اخروی بشر را تأمین کنند به توحید نظری و توحید عملی فردی که صرفاً روحی و ذهنی است پرداخته اند.۲- هدف اصلی توحید اجتماعی است، توحید نظری و توحید عملی فردی مقدمه لازم توحید اجتماعی است. توحید نظری مربوط به شناخت خداوند است. برای انسان - فی حد ذاته - هیچ ضرورتی نیست که خدا را بشناسد، یا نشناسد. تنها عامل محرک روح او خدا باشد یا هزاران چیز دیگر، همچنان که به طریق اولی برای خداوند فرق نمی کند که انسان او را بشناسد یا نشناسد، بپرستد یا نپرستد، ولی نظر به اینکه کمال انسان در «ما» شدن و توحید اجتماعی است، و این امر بدون توحید نظری و توحید عملی فردی میسر نیست، خداوند معرفت خود و پرستش خود را فرض کرده است تا توحید اجتماعی محقق گردد.۳- هدف اصلی، شناختن خدا و نزدیک شدن و رسیدن به اوست، توحید اجتماعی مقدمه و وسیله وصول به این هدف عالی است زیرا در جهان بینی توحیدی، جهان ماهیت «از اویی» و «به سوی اویی» دارد. از این رو کمال انسان در رفتن به سوی او و نزدیک شدن به اوست. انسان از یک امتیاز خاص بهره مند است و آن اینکه به حکم «تفخت فیه من روحی» [۵۰] (... و در او از روح - حقیقت

متعالی و برتر – خود دمیدم) واقعیتش واقعیت خدایی است، فطرت بشر فطرت خدا جویانه است؛ از این رو سعادتش، کمالش، نجاتش، خیر و صلاح و فلاحش در معرفت خدا و پرستش و پیمودن بساط قرب اوست. ولی نظر به اینکه انسان بالطبع اجتماعی است و اگر انسان را از جامعه جدا کنیم، دیگر انسان نیست. و اگر بر جامعه نظامات متعادل اجتماعی حکم فرما نباشد، حرکت خداجویانه انسان امکان پذیر نیست، پیامبران به اقامه عدل و قسط و نفی ظلم و تبعیض پرداخته اند. علی هذا ارزشهای اجتماعی از قبیل عدل، آزادی، مساوات، دموکراسی و همچنین اخلاق اجتماعی از قبیل جود، عفو، محبت و احسان ارزش ذاتی ندارند و بالذات کمالی برای بشر محسوب نمی شوند. همه ارزششان ارزش مقدمی و وسیله ای است که با قطع نظر از ذی المقدمه، بود و نبود آنها علی السویه است. اینها شرایط وصول به کمالند نه خود کمال، مقدمات فلاح و رستگاری اند نه خود فلاح و رستگاری، وسایل نجاتند نه خود نجات.۴- نظریه چهارم این است که همچنان که در نظریه سوم آمده است، غایت انسان و کمال انسان، بلکه غایت و کمال واقعی هر موجودی در حرکت به سوی خدا خلاصه می شود و بس. ادعای اینکه پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده اند شرک لایغفر است همچنان که ادعای اینکه هدف نهایی پیامبران فلاح دنیوی است و فلاح دنیوی جز برخورداری از مواهب طبیعت زندگی در سایه عدل و آزادی و برابری و برادری نیست، ماده پرستی است. ولی برخلاف نظریه سوم ارزشهای اجتماعی و اخلاقی با اینکه مقدمه و وسیله وصول به ارزش اصیل و یگانه انسان یعنی خداشناسی و

خداپرستی است، فاقد ارزش ذاتی نیستند.توضیح اینکه، رابطه مقدمه و ذوالمقدمه دوگونه است. در یک گونه تنها ارزش مقدمه این است که به ذی المقدمه می رساند. پس از رسیدن به ذی المقدمه، وجود و عدمش علی السویه است. مثلا انسان می خواهد از نهر آبی بگذرد، سنگ بزرگی را در وسط نهر وسیله پریدن قرار می دهد بدیهی است که پس از عبور از نهر، وجود و عدم آن سنگ برای انسان علی السویه است همچنین است نردبان برای عبور به پشت بام و کارنامه کلاس برای نامنویسی در کلاس بالاتر. گونه دیگر این است که مقدمه در عین اینکه وسیله عبور به ذی المقدمه است و در عین اینکه ارزش اصیل و یگانه از آن ذی المقدمه است، پس از وصول به ذی المقدمه وجود و عدمش علی السویه نیست، پس از وصول به ذی المقدمه. وجودش همان طور ضروری است که قبل از وصول. مثلاً معلومات کلاسهای اول و دوم مقدمه است برای معلومات کلاسهای بالاتر، اما چنین نیست که با رسیدن به کلاسهای بالاتر، نیازی به آن معلومات نباشد. اگر فرضاً همه آنها فراموش شود و کان لم یکن گردد، زیانی به جایی نرسد و دانش آموز بتواند کلاس بالاتر را ادامه دهد. بلکه تنها با داشتن آن معلومات و از دست ندادن آنهاست که می توان کلاس بالاتر را ادامه داد.سر مطلب این است که گاهی مقدمه مرتبه ضعیفی از ذی المقدمه است و گاهی نیست. نردبان از مراتب و درجات پشت بام نیست، همچنان که سنگ وسط نهر از مراتب و درجات بودن در آن طرف نهر نیست ولی معلومات کلاسهای پایین و معلومات

کلاسهای بالاـ مراتب و درجات یک حقیقتند.ارزشهای اخلاقی و اجتماعی نسبت به معرفت حق و پرستش حق از نوع دوم است چنین نیست که اگر انسان به معرفت کامل حقّ و پرستش حق رسید، وجود و عدم راستی، درستی، عدل، کرم، احسان، خیرخواهی، جود، عفو علی السویه است زیرا اخلاق عالی انسانی نوعی خداگونه بودن است: «تخلقوا باخلاق الله»و در حقیقت درجه و مرتبه ای از خداشناسی و خداپرستی است، ولو به صورت ناآگاهانه یعنی علاقه انسان به این ارزشها ناشی از علاقه فطری به متصف شدن به صفات خدایی است هر چند خود انسان توجه به ریشه فطری آنها نداشته باشد و احیاناً در شعور آگاه خود منکر آن باشد از این است که معارف اسلامی می گوید دارندگان اخلاق فاضله از قبیل عدالت، احسان، جود و غیره هر چند مشرک باشند، اعمالشان در جهان دیگر بی اثر نیست. این گونه افراد اگر کفر و شرکشان از روی عناد نباشد به نوعی در جهان دیگر مأجورند در حقیقت این گونه اشخاص بدون آنکه خود آگاه باشند به درجه ای از خدا پرستی رسیده اند.»بنابراین عدالت برای عبودیت مقدمه است، اما مقدمه متصله، نه مقدمه منفصله، عدالت اجتماعی، گذشته از ارزش ذاتی والایی که دارد، بهترین زمینه و وسیله دستیابی به عبودیت – برترین کمال انسانی – است که جز با آن، به این نمی توان رسید.

رسول عدالت

بدین ترتیب، با توجه به نسبتی که میان عدالت و عبودیت برقرار است، روشن است که رسالت پیامبران چگونه رسالتی است و خاتم آنان چه مقصدی را دنبال می کرده است و از چه راهی. آن حضرت پیامبر عدالت وداعی به عبودیت بود. عدالت

برای عبودیت، خداوند به صراحت این نسبت را روشن فرموده و آن حضرت را مأمور برپایی عدل معرفی کرده است:«فلذلک فادع و استقم کما أمرت ولا ـ تتبع أهوائهم و قل امنت بما أنزل الله من کتاب و أمرت لا عدل بینکم.» [۵۱] .پس باید به آن (شیوه از پرشتش) دعوت کنی و روی راست چنان داری که فرمان یافتی، و از خواهشهای آنان پیروی مکن و بگو: به آن کتابها که خدا فرو فرستاد ایمان آوردم و دستور یافتم که در میان شما عدالت کنم.آن حضرت مأمور برپایی قسط بود:«قل أمر ربی بالقسط.» [۵۲] .بگو پروردگارم به قسط فرمان داد.او به تمام معنا «قائم به قسط بود» و از همین رو در زیارت آن حضرت می خوانیم: «السلام علیک یا قائماً بالقسط.» [۵۳] (سلام بر تو ای برپا دارنده عدالت). رسول خدا (ص)، نمونه اعلای قرآن، جلوه جامع اسم الله و مظهر کامل عدالت بود. خود می فرمود:«اوصانی ربی بتسع... و العدل فی الرضا و الغضب.» [۵۴] .خداوند مرا به نه چیز سفارش کرده است... و عدالت در «حال» خشنودی و خشم.از ابوسعید خدری نقل شده است که گفت: «در یکی از روزها که پیامبر (ص) مشغول تقسیم مالی میان ما بود، ذوالخویصره [۵۵] که مردی از بنی تمیم بود گفت: یا رسول الله! با عدالت تقسیم کن! حضرت فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نداشته باشم، چه کسی به عدالت رفتار می کند؟ اگر من عادل نباشم تو زیان برده ای.» [۵۶] .همه حیات آن حضرت به مبارزه در راه برپایی عدالت و گسترش آن گذشت؛ می فرمود:«ایها الناس انه و الله ما فیکم أحد أقوی عندی من

الضعیف حتّی آخذ الحق له ولا أضعف عندی من القوی حتی آخذ الحقّ منه.» [۵۷] .مرد به خدا سوگند که بی گمان کسی از شما نزد من قویتر از ضعیف نیست تا حقش را بگیرم و کسی نزد من ضعیف تر از قوی نیست تا حق (دیگران) را از او بستانم.رسول خدا (ص) مظهر حق بود، حقی که: «قام بالقسط فی خلقه، و عدل علیهم فی حکمه.» [۵۸] (درباره مخلوقاتش به عدل و داد رفتار می کند و در اجرای احکام به عدالت بر آنها حکم می راند). حقی که: «عدل فی کل ما قضی.» [۵۹] (او در همه آنچه رانده است و فرمان داده، دادگری کرده است). حضرت حق عادل است و دادگر: «انه عدل عدل» [۶۰] و رسول خدا (ص) مظهر حق بود:«سیرته القصد و سنته الرشد و کلامه الفصل و حکمه العدل.» [۶۱] .راه و رسم او معتدل و روش او صحیح و متین و سخنانش روشنگر حق از باطل و حکمتش عادلانه بود.پیامبر اکرم (ص) برای برپایی قسط و عدالت قیام کرد، باطل را درهم کوبید و دین حق را که عدالتش فراگیر بود آشکار کرد؛ چنانکه امیرمؤمنان (ع) در توصیف آن حضرت فرمود:«الملعن الحق بالحق، و الدافع جیشات الاباطیل و الدامغ صولات الاضالیل، کما حمل فاضطلع، قائما بامرک، مستوفراً فی مرضاتک. [۶۲] .دین حق را به حق آشکار کرد، از نادرستیها و باطلهایی که سر و صدا به راه انداخته بودند جلوگیری کرد، و صولت گمراهیها را درهم شکست، همان طور که با تمام قدرت، سنگینی بار رسالت را تحمل کرد، و به فرمانت قیام نمود و به سرعت در راه رضا و

خشنودیت گام برداشته و حتی یک قدم هم عقب گردد نکرد. اراده محکمش سست نگشت و در قبول و پذیرش وحی نیرومند بود؛ پیمان رسالت را حافظ و نگهدار بود آن چنان در اجرای فرمانت کوشش کرد که شعله فروزان حق را آشکار و راه را برای جاهلان روشن ساخت و دلهایی که در فتنه و گناه فرو رفته بودند به واسطه او هدایت شدند. پرچمهای حق را برافراشت و احکام زنده اسلام را برپا کرد.سیره آن حضرت، سیره عدالت و سخن او عدل و منطقش جدا کننده حق و باطل بود:«ذا منطق عدل و خطبه فصل.» [۶۳] .او دارای منطق عادلانه و طریقی جدا کننده حق از باطل بود.آن حضرت عادلترین مردم بود و ۲۳ سال رسالت برای آن بود که عدالت در همه وجوهش آشکار شود. سیره همه پیشوایان حق از خاتم (ص) تا قائم (ع) بر این منباست: برپایی عدالت و محو همه آثار ستم و باطل. محمد بن مسلم گوید از امام باقر (ع) درباره سیره قائم - عجل الله فرجه - پرسش کردم که چون قیام کند به کدام سیره با مردم رفتار می کند. فرمود: «بسیره ما سار به رسول الله - صلی الله علیه و آله - حتی یظهر الاسلام.» به همان سیره ای که رسول خدا رفتار می کرد تا اسلام ظاهر گردد.محمد بن مسلم گوید: پرسیدم: سیره رسول خدا (ص) چگونه بود؟ فرمود: «أبطل ما کان فی الجاهلیه و استقبل الناس بالعدل، و کذلک القائم علیه السلام اذا قام یبطل ما کان فی الهدنه مما کان فی ایدی الناس و یستقبل بهم العدل» [۶۴] آنچه در جاهلیت بود را

باطل کرد و با عدالت با مردم روبه رو شد (و در میان آنهاعدالت کرد) وقائم (ع) نیز چنین کند. چون قیام کند، آنچه در اوضاع ناعادلانه وجود دارد و آنچه از بی عدالتی در میان مردم رایج است را باطل می کند و با مردم با عدالت روبه رو می شود (و عدالت را برپا می دارد).

پیشوایان عدالت

وصیای پیامبر که ادامه دهندگان سیره او بودند، همگی در راه برپایی عدالت به شهادت رسیدند. [۶۵] آنها مقصدی جز این نداشتند که بندگان خدا را از عبودیت غیر خدا آزاد سازند و به عبودیت حق واصل کنند و خوب می دانستند که برای این مقصد راهی جز عدالت نیست. امام سجاد (ع) در دعایی از ادعیه مبارکه خویش می فرماید:«اللهم صلّ علی محمد و آله و حلنی بحلیه الصالحین و البسنی زینه المتقین فی بسط العدل.» [۶۶] .خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست و مرا به زیور صالحان بیارای و با گستردن عدل و داد زینت پرهیزگاران را به من بپوشان.گسترش عدالت، اصلی بود که پیشوایان حق، سخت بدان پایبند بودند و آن همه سختیها و محرومیتها را در راه آن به جان خریدند. لازمه پایبندی به سیره نبوی مبارزه برای عدالت است و تربیت شدگان آن سیره جز به عدل رفتار نکردند و جز برای برپایی و گسترش آن مبارزه نکردند. ابن طقطقی درباره ابوالائمه علی (ع) می نویسد: «امیرالمؤمنین» در راه خدا به هیچ چیز نمی اندیشید، و کلیه حرکات و سکناتش برای خدا و در راه خدا بود، حق کسی را پایمال نمی کرد، و جز با حق و عدل نمی داد و نمی گرفت، تا جایی که عقیل برادر تنی وی چیزی از

بیت المـال از او خواهش کرد که حق نـداشت، ولی امیرالمؤمنین از دادن آن امتناع ورزیـده گفت: ای برادر در این مال چیزی جز آنچه به تو دادم حقی نـداری. ولی صبر کن تا مالی از خودم برسـد، هر چه خواسـته باشـی از آن به تو خواهم داد،ولی این جواب عقیـل را قـانع نکرد و از وی کناره گرفت و در شام به معاویه پیوست. همچنین علی (ع) به دو فرزنـدش حسن و حسـین (ع) چیزی بیش از حقشان نمی داد. پس بایـد به مقام چنین شخصـی که با برادر و فرزنـدانش این گونه رفتار می کرد درسـت پی برد.» [۶۷] .تربیت شده پیامبر عظیم الشأن اسـلام، علی (ع)، جز به عدالت و حق نمی اندیشـید. زندگی او بتامه مبارزه برای عـدالت بود. بیست و سه سـال در کنار پیامبر مبارزه بر سـر تنزیل قرآن، و پس از پیامبر، مبارزه بر سـر تأویل قرآن. رسول خـدا (ص) در حـدیثی مشـهور فرموده بود:«ان منکم من یقاتـل علی تأویـل القرآن کمـا قاتلت علی تنزیله، و هو علی بن أبی طالب.» [۶۸] .از شـما کسـی اسـت کـه بر سـر تأویـل قرآن می جنگـد چنـانکه مـن بر سـر تنزیـل آن جنگیـدم و او علی بـن ابی طـالب است.عصـر تأویل، دوران سـخت مبارزه برای عدالت بود. در بیست و پنج سال عصر خلفا، مبارزه برای عدالت در چهره مبارزه منفی، مبارزه ارشادی و مبارزه مثبت؛ و پس از آن پنج سال پیکار مسـلحانه در راه عدالت آن حضرت، پشت کردن به پیکار با قاسطین را به منزله کفر به آنچه پیامبر آورده بود می دانست به همین سبب به یاران خود فرمود:«فما وجدتنی یسعنی الا

قتالهم أو الجحود بماجاء به محمد صلی الله علیه و سلم.» [۶۹] .دیدم چاره ای نیست جز اینکه یکی از دو راه را انتخاب کنم:یا با (آنان که از تسلیم در برابر حق سرباز زده اند و ستمگری پیش کرده اند) به مبارزه برخیزم، و یا آنچه را محمد (ص) آورده انکار کنم.آن حضرت مجسمه عدل و مساوات و شیفته حق و انصاف بود. نمونه اعلای انسان مکتبی و شهید راه عدالت که درباره اش گفته اند: «قتل فی محرا به لشدّه عدله.» [۷۰] (او در محراب عبادت خویش به سبب شدت عدالتش کشته شد).دشمن طاوس آمد پرّ او ای بسی شه را بکشته فرّ اوگفت من آن آهوم کز ناف من ریخت آن صیاد خون صاف منای من آن پیلی که زخم پیلبان ریخت خونم از برای استخوان [۷۱] .علی (ع) به خاطر شدت عدالتش و به سبب سختی و انعطاف ناپذیری اش در عدالت اجتماعی به شهادت رسید؛ به خاطر آنکه حاضر نبود برای مصالح دنیایی و حفظ حکومتش، عدالت را زیر پا بگذارد. عدالت با خون و گوشت او درآمیخته بود به نحوی که عدالت مترادف نام او و یاد اوست. جرج جرداق مسیحی در توصیف این شأن وجودی آن امام عدالت می نویسد:«آیا در مهد عدالت، بزرگی را می شناسی که همیشه بر حق و حقیقت بود، ولو آنکه همه مردم روی زمین بر ضد او متحد می شدند و دشمنان او، اگر چه کوه و بیابان را هم پر می ساختند، بر باطل و گمراهی بودند، زیرا که عدالت در او یک مذهب و یک امر اکتسابی نیست - گو اینکه بعداً خود روش و مکتبی شد - و برنامه ای

نیست که سیاست دولت آن را تشریح کرده و به وجود آورده باشد ولو اینکه این نقطه هم در مد نظر وی بود – و راهی نیست که به طور عمد آن را بپیماید تا در نزد من به مقام صدارت برسد، ولو اینکه او این راه را رفت و در دلهای پاکان برای همیشه جای گرفت... بلکه عدالت در بنیاد و مبادی اخلاقی و ادبی او، اصلی است که با اصول دیگری پیوند دارد و طبیعتی است که ممکن نیست او خود را بر ضد آن وادارد، تا آنجا که گویی این عدالت، ماده ایست که در ارکان جسمی و بنیان بدنی او، مانند مواد دیگر به کار رفته و وجود او را تشکیل داده اند و در واقع عدالت خونی باشد در خونش و روحی باشد در روحش.» [۷۲] .آن همه مخالفت با آن حضرت و حکومتش بدین سبب بود که وی حکومت را برای عدالت می خواست و در نگاه عدالتخواهانه او ملاحظه این و آن جایی نداشت. «علی بن محمد بن ابی سیف مداینی از فضیل بن جعد نقل کرده است که مهمترین سبب خودداری عرب در یاری کردن امیرمؤمنان (ع) موضوع مال بود، زیرا آن حضرت هیچ شریفی را بر وضیع و هیچ عربی را بر عجم برتری نمی داد، و با بزرگان و امیران هیچ مصانعه و سازشی نداشت و آنگونه که پادشاهان ملاحظه آنها را می کنند، عمل نمی کرد و هیچکس را (با مال و مانند آن) به سوی خویش جلب نمی کرد، حال آنکه معاویه درست به خلاف این (سیره) عمل می کرد و به همین سبب مردم علی (ع) را ترک کردند و

به معـاویه پیوسـتند. علی (ع) نزد مالـک اشتر از کوتاهی و نامردمی یاران خویش و گریختن و پیوسـتن برخی از آنها به معاویه شکوه کرد. اشتر گفت: ای امیر مؤمنـان مـا بـا کمـک (جمعی از) اهل بصـره و اهل کوفه با مردم بصـره پیکار کردیم و در این حال رأی مردم یکی بود، اما پس از آن اختلاف پیش آمد و ستیز کردند و اراده ها سـست و شمار مردمان اندک شد. تو آنان را به عـدل و داد گرفته ای و میانشـان به حق عمل می کنی و حق ناتوانان را از اشـراف می گیری، زیرا در نظر تو اشـراف را بر ناتوانان هیـچ برتری و منزلتی نیست. پس چون حق فراگیر شـد و با همه یکسان برخورد کردی، گروهی از آنان که با تو بودند صـدای اعتراضـشان بلنـد شـد و چون به عـدالت با آنان رفتار شـد، از آن انـدوهگین شدنـد. در این هنگام مماشات و ملاحظه کاریهای معاویه نسـبت به توانگران و اشـراف را دیدنـد، پس نفسـهایشان به دنیا گراییـد، زیرا کسانی که دوسـتدار دنیا نباشـند انـدک انـد و بیشتر مردم فروشـنده حق و خریدار باطلند و دنیا را (بر حق و عدل) ترجیح می دهند. بنابراین ای امیرمؤمنان اگر تو نیز دست به بـذل مال بگشایی، مردم در برابر تو سـر فرود آرنـد و خیر خواهی و دوستیشان تنها برای تو خواهد بود. ای امیر مؤمنان! خداوند کارت را سامان بخشد و دشـمنانت را خوار و جمعشان را پریشان و نیرنگشان را سـست و امور شان را پراکنده کند که خداوند به آنچه می کنند آگاه است. علی (ع) به اشتر چنین گفت: اما آنچه درباره کردار

و سیره ما در عدالت گفتی (بدان که) خدای عزوجل می فرماید: «من عمل صالحاًفلنفسه و من أساء فعلیها و ما ربک بظلام للعبید.» [۷۳] (هر کس کار شایسته ای کند به نفع خویش کرده باشد و هر کس بد کند علیه خویش باشد، و پروردگار تو بندگان را ستمگر نیست) و من از اینکه مبادا در انجام آنچه گفتی (عدالت) کوتاهی کرده باشم، بیشتر ترسانم. اما اینکه گفتی حق بر آنان سنگین بوده است و به این سبب از ما جدا شده اند، خداوند بخوبی آگاه است که آنها به خاطر ستمی از ما جدا شده اند و پس از این جدایی به عدالتی پناه نبرده اند؛ بلکه تنها در جستجوی دنیایی بوده اند که از آنها جدا می شود و بیقین در روز قیامت از ایشان پرسیده خواهد شد که آیا برای دنیا چنین کردند یا برای خدا؟ و اما آنچه درباره بخشیدن اموال و جلب رجال گفتی، سیره ما چنین نیست که به کسی از درآمد عمومی چیزی بیش از حقش دهیم و خداوند بزرگ و منزه که سخنش حق است، فرموده: «کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله و الله مع الصابرین.» [۷۴] (چه بسا گروه کم شماری که به اذن خدا بر گروهی پر شمار غلبه کنند و خدا بإ؛رزّ شکیبابان است) و بی گمان خداوند محمد (ص) را تنها مبعوث کرد و پس از اندکی یاران، بر شمارشان افزود و گروهش را پس از زبونی عزت بخشید. اگر خداوند اراده کرده باشد که ما این امر را سرپرستی کنیم، دشواری آن را بر ما آسان کند و ناهمواریش را هموار سازد و من از

رأی و پیشـنهاد تـو، تنهـا آن چیزی را می پـذیرم که بـاعث رضـای خداونـد باشـد و (البته) به خواست خـدا، تو از امین ترین و خیرخواه ترین مردمان نزد من و از معتمـدترین ایشان در نظر من هستی.» [۷۵] .ابن ابی الحدیـد معتزلی، پس از آوردن اخبار و روایـاتی چنـد در عـدالتخواهی و حقگرایی علی (ع) می نویسـد: «بـا آوردن این مطـالب خواستیم این مسأله را روشن کنیم که امیرمؤمنان (ع) در خلافت خود به روش و سـیره پادشاهان رفتار نکرده است و همچون آنان که اموال را برای مصالح حکومت خود و در جهت لـذت جویی خویش مصـرف می کننـد، نبوده است، زیرا که او اهـل دنیـا نبود(تـا چنین کنـد)، بلکه او انسانی الهی و حق طلب (صـاحب حق) بود که هیـچ چیزی را جایگزین خـدا و رسولش قرار نمی داد.» [۷۶] .همه رفتار و مواضع امام علی (ع) - نمونه اعلای تربیت نبوی - بر یک محور می چرخید، و آن عدالت بود. او جز به حق و عدل نمی اندیشـید و چیزی جز حق در او تـأثیر نـداشت. برخوردهـای او با کار گزارانش گویای این واقعیت است. سوده همـدْانی نقل کرده است که امیر مؤمنـان (ع) مردی را را به حکومت مـا گمـاشت و در میـان مـا و حـاکم منـاقشتی رفت، پس به نزد علی (ع) رفتم تـا از حـاکم شکایت کنم. آن حضـرت در حال نماز بود، پس از نماز با کمال رأفت و رحمت پرسـید: آیا تو را حاجتی است؟ من شـکایت خود را به اطلاع وی رسانیدم و علی (ع) تا آن را شنید گریست، سپس گفت: «اللهّم اشهد علی و علیهم انی لم اولهم و لم

آمرهم بظلم خلقک و لا بترک حقک» (خدایا تو شاهد باش بر من و این جماعت.! من در حکومت و امارت به آنان دستور ستم بر مردم و ترک حق تو را نداده ام). آن گاه ورقه ای از جیب خویش بیرون آورد و بر آن چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم «قد جاء تکم بینه من ربکم فاوفوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس اشیاءهم» [۷۷] و «ولا تعثوا فی الارض مفسدین. بقیه الله خیرلکم ان کنتم مؤمنین و ما أنا علیکم بحفیظ»...(بسم الله الرحمن الرحیم، محققاً از طرف پروردگارتان نشانه ای مایه تمیز حق از باطل به شما رسید، پس پیمانه، و ترازو را تمام دهید و از حقوق آدمیان، در پرداخت، چیزی مکاهید و فساد کنان در زمین تباهی مکنید، بقیه خدا برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید و من بر شما نگهبان نیستم. چون نامه من به دست تو رسید آنچه را که تحت اختیار داری حفظ کن تا کسی بیاید که آنها را از تو تحویل بگیرد، والسلام). سوده گوید: این نامه را گرفتم و به نزد کارگزاران آن حضرت بردم و به او سپردم، بی درنگ همان گونه شد که حضرت فرمان داده بود. [۷۸] .علی (ع) در اجرای عدالت چنین بود، تحمل هیچ ستم و بیدادی را نداشت، با دادخواهی زنی ستم دیده، جانش به درد آمد و اشک از دیده اش روان شد و بی درنگ و بدون ملاحظه کاری های مرسوم در حکومتها، شمشیر عدالت را از نیام کشید و ماده فساد را قطع کرد. او در راه عدالت پروای هیچ چیز و هیچکس را نداشت. دریغا که مردمش او را برای

خود می خواستند و جز به دنیای خویش نمی اندیشیدند،حال آنکه او آنها را برای خدا می خواست و تلاش می کرد با عدالت بر سرچشـمه حق سوقشان دهد. فرمود:«لم تکن بیعتکم ایایّ فلته، ولیس أمری و أمرکم واحداً. انی أریدکم للّه و أنتم تریدوننی لا نفسـکم. ایها الناس، أعینونی علی أنفسـکم، و أیم الله لا نصفن المظلوم من ظالمه، ولا قودن الظالم بخزامته، حتی أورده منهل الحق و ان کان کارهاً.» [۷۹] .بیعت شما با من بی اندیشه و تدبیر نبود، و کار من و شما یکسان نیست. من شما را برای خدا می خواهم و شـما مرا برای خود می خواهید ای مردم! مرا بر کار خود یاور باشـید. به خدا سوگند که داد سـتمدیده را از آن که بر او سـتم کرده بسـتانم و مهار ستمکار را بگیرم و به آبشخور حق کشانم هر چند که تمایلی بدان نداشته باشد.تربیت شده مکتب پیامبر، همان گونه که اشاره شـد، در راه عـدالت، خویش و بیگانه نمی شـناخت. ابوعمروبن علاء گویـد که چون عقیل بن ابی طالب در کوفه نزد علی (ع) رفت، آن حضـرت سـهم او را از بیت المال داد، اما عقیل خواسـتار مبلغ بیشتری از بیت المال شـد. علی (ع) گفت: تـا روز جمعه صبر کن و عقیـل نیز تـا روز جمعه صبر کرد. هنگـامی که امیرمؤمنـان (ع) نماز جمعه را به جای آورد، رو به عقیل کرد و گفت: چه می گویی درباره کسی که به این همه مردم خیانت کند؟ پاسخ داد: چنین کسی بد انسانی است. علی (ع) گفت: آیا تو از من می خواهی که به این مردم خیانت کنم و از بیت المال مسلمین به تو ببخشم؟

عقیل از نزد آن حضرت خارج شد و به نزد معاویه رفت و به محض رسیدن، معاویه صد هزار درهم به او بخشید و گفت: ای ابویزید! من برای تو بهترم یا علی؟ عقیل گفت: علی را چنان یافتم که بیش از آنکه ملاحظه مرا کند ملاحظه خود (و حق و عدالت) را می کرد و تو را چنان یافتم که بیش از آنکه ملاحظه خود (و حق و عدالت) را کنی، ملاحظه مرا کردی. [۸۰] .آن حضرت پس از تقسیم بیت المال، آن را جارو می کرد و آب می پاشید، آن گاه دو رکعت نماز به جای می آورد و می گفت: ای بیت المال در روز قیامت شهادت بده که من چیزی از اموال مسلمانان را در تو ذخیره نکردم [۸۱] و می فرمود من به سیره محبوبم رسول خدا (ص) عمل می کنم. [۸۲] .شعبی گوید: «در میدان بزرگ کوفه شاهد بودم که علی بن ابی طالب (ع) میان دو کپه زر و سیم ایستاده بود و آن را میان مردم تقسمی کرد تا از آن هیچ باقی نماند آن گاه به خانه خویش رفت و از آن اموال چیزی با خود نبرد. من نزد پدرم رفتم و گفتم: نمی دانم امروز بهترین مردم را دیده ام یا کم خردترین آنها را؟! پدرم گفت: چه کسی را دیده ای؟ گفتم: امیرمؤمنان علی (ع) را و آنچه را که دیده بودم برای وی شرح دادم. پدرم گریست و گفت: ای فرزند! بهترین مردم را دیده ای.» [۸۳] .علی (ع) چنین بود و به سیره محبوبش، پیامبر عدالت رفتار می کرد. عدالت او آن سان فراگیر و حق گرایانه بود که کارگزارانش را توصیه می کرد که

مبادا در اجرای وظایف خود قدمی از حق و عدل فراتر نهند. عدالت او همه موجودات را شامل می شد تا جای که به آنها توصیه می کرد نسبت به چهارپایانی که به عنوان زکات گرفته شده اند نهایت عدالت را به جای آورند؛ آن چهارپایان را خسته نکنند، میان شتر و نوزادش جدایی نیفکنند و شیر آن راندوشند که به بچه اش زیان وارد شود و حتی در سوار شدن بر شتران مراعات عدالت را کنند! در نامه ای که به مأموران جمع آوری زکات نوشته است نکاتی را توصیه و گوشزد می کند که هر انسان حق طلب و عدالتخواهی را از این همه عدالت سرمست می کند. مرحوم شریف رضی در مقدمه این نامه می نویسد: «ما قسمتی از این وصیت را در اینجا آورده یم تا معلوم شود او ستون حق را بر پا می داشت و در کارهای کوچک یا بزرگ، پر ارزش یا کم ارزش، نشانه های عدالت را برای مردمان به جای گذاشت» آن گاه قسمتی از سفارشهای امام (ع) را آورده که چنین است:«با تقوا و احساس مسؤولیت در برابر خداوند یکتا و بی شریک حرکت کن و در این راه هیچ مسلمانی را مترسان! و بر سرزمین او اگر ناخشنود است مگذر! بیشتر از آنچه از حق خداوند در اموالش است از او مگیر. چون به آبادی قبایل رسیدی، بر سر آب آنان فرود آی و به خانه هاشان در میای! سپس با آرامش و وقار به سوی آنان رو تا به میان آنها رسی و سلامشان کن و در درود گفتن کوتاهی مکن! سپس بگو: بندگان خدا، مرا ولی خدا و خلیفه او سوی شما فرستاده تا

حق خـدا را که در اموالتـان است بگیرم؛ آیا در اموال شـما حقی از خـدا هست که آن را به نماینـده اش بپردازیـد؟ اگر کسـی گفت: نه! دیگر به او مراجعه مکن (و متعرضش مشو): و اگر کسی گفت: آری! همراهش برو، بی آنکه او را بترسانی یا بیمش دهی (و تهدید کنی)، یا بر او سـخت گیری یا کار را بر او سخت گردانی! آنچه از زر یا سیم به تو داد، بستان؛ و اگر او را گاو و گوسـفند یا شتر بود، بـدون اجازه او داخل آن مشو، زیرا بیشتر آنها از آن اوست؛ و آن گاه که داخل شدی همچون شـخص مسلط و سختگیر رفتار مکن؛ چهار پایان را از جای مگریزان و مترسان! و با صاحب آنها در گرفتن حق خدا بدرفتاری مکن!(به هنگـام گرفتن حق خـدا) مـال را دو بخش کن و صـاحبش را مخیر گردان که یـک بخش را انتخـاب کنـد و در انتخابش به او اعتراض مکن! سپس، مانده را دو نیمه کن و وی را مخیر ساز یکی را انتخاب کند، باز هم به او در این گزینش خرده مگیر؛ به همین ترتیب تقسـیم کن تا آنجا که باقیمانـده به اندازه حق خداوند باشد، آن را بگیر. (باز هم مواظب باش) اگر از این تقسـیم پشـیمان بود و خواست از نو تقسـیم کنی بپذیر! سپس هر دو بخش را به هم بیامیز و همچون بار نخست قسمت کن تا حق خدا را از مال او بستانی. (فراموش مکن) حیوانات پیر و دست و پا شکسته و بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر و آنها را به غیر

از کسی که به دینش اطمینان داری و نسبت به اموال مسلمانان دلسوز است مسپار، تا آن را به ولی مسلمانان برساند و او در میان آنها تقسیم کند. چوپانی چهارپایان را جز به شخص خیرخواه و مهربان و امین و حافظ مسپار که نه بر آنان درشتی کند و نه زیانشان رساند و نه مانده شان سازد و نه خسته شان کند سپس هر چه جمع آوری کردی فوراً به سوی ما روانه ساز تا آنها را در مصارفی که خداوند فرمان داده مصرف کنیم. و آن گاه که آن را به دست امین خود برای رساندن به مرکزسپردی به او سفارش کن که بین شتر و نوزادش جدایی نیفکند و شیر آن را ندوشد که به بچه اش زیان وارد شود و در سوار شدن بر شتران عدالت را مراعات کند و نیز مراعات شتر خسته و یا زخمی که سواری دادن برایش مشکل است بکند. و چون بر آبگیرها گذرد به آبشان درآرد و از کناره های جاده علف دار به درون جاده بی گیاه منحرف نسازد و ساعاتی استرحتشان بدهد و به هنگام خوردن آب و چریدن گیاه مهلتشان دهد تا به اذن خدا فربه و تناور، نه خسته و نه از بیماری لاغر، نزد ما رسند و آنها را طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش تقسیم کنیم. این برنامه باعث بزرگی پاداش و هدایت تو خواهد بود. ان شاء الله» [۸۴] .آن حضرت، در عدالت چنان استوار بود که هر سختی را پذیرا بود، اما بی عدالتی را هرگز، هر ناملایمی را در راه حق خوش می داشت، اماذره ای ستم بر بندگان خدا

را هر گز! می فرمود:«واللّه لان ابیت علی حسک السعدان مسهداً، و أجر فی الاغلال مصفداً، أحب الی من أن القی الله و رسوله یوم القیامه ظالماً لبعض العباد و غاصباً لشی ء من الحطام.» [۸۵] .سوگند به خدا، اگرشب را به روی خارهای سعدان بیدار به سر برم، و یا در غلها و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم روا داشته و چیزی از اموال دنیا را غصب کرده باشم.نام و یاد علی (ع) زنده کننده عدالت است و این ویژگی اوست که مردمان را دلباخته وی کرده است. مگر ممکن است که انسان در برابر این همه عظمت در برپایی عدالت سرخم نکند و بر عشق و دوستی این ابرمرد، یکدل و یکداستان نشود و به مهر او دل نبندد؟ مگر دلها می توانند که او را نخواهند و به او وابسته نشوند و عاشق او نگردند؟ تا بدانجا که در راه عشق او دلها ذوب شود و جانها فانی گردد، که این همه به خاطر یاری دادن او و غیرت ورزیدن در راه او و ابرازانزجار و تنفراز ستمی است که به او رسیده و نشان دادن ناخشنودی خود از آنچه بر سر او آورده اند می باشد. [۸۶] .از جمله دوستداران آن حضرت و عاشقان عدالت وی، دارمیه حجونیه بود. شیرزنی که سخنان عدالتخواهانه اش آسایش ستمگران را بر هم می زد. «معاویه در سفری به حج از حال دارمیه حجونیه جویا شد. به جستجوی او فرستاد دارمیه را به نزد وی بردند معاویه گفت: می خواهیم بدانم چرا علی

را دوست داری و مرا دشمن هستی و از او پیروی می کنی و با من دشمنی می نمایی؟ دارمیه گفت: آیا مرا از پاسخ این پرسش معذور می داری؟ گفت: نه. دارمیه گفت: حال که معذور نمی داری، من علی را دوست می دارم چون در میان رعیت عدالت را اجرا می کرد و بهره هر کس را به طور مساوی و یکسان می داد. و تو را دشمن می دارم برای اینکه با کسی که با امر خلافت سزاوارتر از تو بود نبرد کردی و چیزی را جستی که از آن تو نیست و از علی پیروی کردم بدین سبب که رسول خدا در غدیرخم و با حضور تو رشته ولایت او را منعقد کرد و برای اینکه او مسکینان را دوست می داشت و اهل دین را بزرگ می شمرد، و با تو دشمن هستم به این علت که موجب خونریزی و اختلاف کلمه شدی و در قضاوت ستم روا داشتی و به دلخواه خود داوری کرد... معاویه گفت: علی را چگونه یافتی؟ دارمیه گفت: او را در حالی دیدم که فرمانروایی او را چون تو نفریفته و مال دنیا او را مانند تو به خود مشغول نکرده بود. معاویه گفت: از سخن او چیزی شنیده ای؟ گفت: آری به خدا سوگند که کلام علی چنان بود که دلهای گرفته و تاریک با آن روشن می شکد و تیرگی دلها چنان بدان زدوده می شد که مس با زیت.» [۸۷] .بی گمان علی (ع) عادلترین مردمان بود چنانکه رسول خدا (ص) درباره اش فرمود:«انه... أعدلکم فی الرعیه» [۸۸] .بیقین او عادلترین شما درباره مردم است.و چون به سبب عدالتش به شمشیر جمود ابن ملجم مرادی به

شهادت رسید، «ام هیثم نخعی» با قصیده ای سوزناک بر شهادت مجسمه عدالت مرثیه خواند ودر وصف حق خواهی و عدالت مداری او چنین گفت:یقیم الحق لا یرتاب فیه و یعدل فی العدا والاقربینا [۸۹] .حق را بدون کوچکترین تردیدی برپا می دارد و در میان دشمنان و نزدیکان به عدالت رفتار می کند.در نظر پیشوایان حق، عدالت بالاترین ارزش و برپایی آن والاترین خدمت به انسان و انسانیت است و از همین رو در راه برپا داشتن آن مبارزه کردند و پذیرای مرگ شدند.

حکومت و عدالت

عدالت اجتماعی زمانی تحقق عینی می یابد که وسیله و ابزار آن یعنی حکومت عدل تشکیل شود. در اندیشه دینی و در منطق نبوی، حکومت وسیله بر پاداشتن عدالت است. حکومت فی نفسه هیچ ارزش و اعتبار ندارد. از لنگه کفش پاره بی ارزشی نیز بی ارزش تر است، مگر آنکه به وسیله آن حقی اقامه شود یا باطلی دفع گردد. عبدالله بن عباس گوید در منطقه ذی قار نزد امیرمؤمنان (ع) رفتم و او کفش خود را پینه می زد. پرسید: «بهای این کفش چند است؟» گفتم: «بهایی ندارد» فرمود: «والله لهی احب الی من إمرتکم الاـ ان اقیم حقا او ادفع باطلا.» [۹۰] (به خدا سوگند که این کفش از حکومت شما نزد من محبوبتر است مگر آنکه به وسیله آن حقی را بر پا سازم یا باطلی را براندازم). دنیا و حکومت در نظر پروردگان سیره نبوی از آب بینی بز نیز بی ارزش تر است و آن را پشیزی به حساب نمی آورند مگر برای بر پایی عدالت:«أما و الذی فلق الحبه و بر أالنسمه لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و

ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقار روا علی کظه ظالم ولا سغب مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس اولها. و لا لفیتم دنیا کم هذه أزهد عندی من عفطه عنز.» [۹۱] .آگاه باشید! به خدا سوگند، خدایی که ذات را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته، به یاریم قیام کرده اند و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسؤولیتی که خداوند از علما و دانشمندان (هر جامعه) گرفته که در برابر شکمخواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان تاب نیارند و سکوت نکنند؛ من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می کردم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم و چون گذشته خود را به کناری می داشتم (آن وقت) خوب می فهمیدید که دنیای شما (با همه زینتهایش) در نظر من بی ارزش تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید.حکومت در نظر پیشوایان عادل و عالمان عامل چنین است. نقشی آلی و ابزاری دارد، نه نقشی عالی و غایی. وسیله ای بیش نیست، آن هم برای عدالت و در خدمت آن،که اگر چنین بود، با ارزش ترین ابزار است، و اگر چنین نبود، بی ارزش ترین است. تلاش و مبارزه اهل حق در تشکیل حکومت برای کسب قدرت و رسیدن به امکانات دنیایی و تمتع نیست، آنها حکومت را برای آن می خواهند که دست چپاولگران به جان و مال و حیثیت انسانها را قطع کنند و با اصلاح امور و ایجاد امنیت اقتصادی واجتماعی، راه رفتن به سوی کمال مطلق را هموار کنند.«اللهم انک تعلم انه لم

یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان ولا التماس شی ء من فضول الحطام، ولکن لنرد المعالم من دینک، و نظهر الاصلاح فی بلادک. فیأمن المظلومون من عبادک، و تقام المعطله من حدودک.» [۹۲] .پروردگارا تو می دانی آنچه ما انجام دادیم نه برای این بود که ملک و سلطنتی به دست آوریم، و نه برای اینکه از متاع پست دنیا چیزی تهیه کنیم. بلکه به خاطر این بود که نشانه های از بین رفته دینت را بازگردانیم، و صلح و مسالمت را در شهرهایت آشکار سازیم، تا بندگان ستمدیدات در ایمنی قرار گیرند و قوانین و مقرراتی که به دست فراموشی سپرده شده بار دیگر عملی گردد.حکومت در خدمت برپایی عدالت، مفهومی ورای آن دارد که در طول تاریخ داشته است. حکومت به مفهوم سلطه، تملک، تجبر، تحکم و برخورداری حاکم یا طبقه حاکمه از امتیازاتی در زندگی نیست. حکومت در مفهوم عدالتمند آن، خدمتگزاری و امانتداری است، چنانکه پیام آور آزادی و عدالت فرمود:«سید القوم خادمهم.» [۹۳] .پیشوا و بزرگ (هر) قوم، خدمتگزار آنان است.و امیر مؤمنان (ع) در نامه ای که به اشعث بن قیس نوشت این مفهوم را یاد آور شد:«و ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه، و انت مسترعی لمن فوقک. لیس لک أن تفتات فی رعیه.» [۹۴] .مباد بپنداری که حکومتی که به تو سپرده شده است یک شکار و طعمه است که به چنگت افتاده؛ خیر، امانتی برگردنت گذاشته شده است و مافوق تو از تو رعایت نگهبانی و حفظ حقوق مردم را می خواهد تو را نرسد که به استبداد و دلخواه خود در میان مردم رفتار کنی.آنان که

با فرهنگ عصر عثمان و فارغ از منطق نبوی حکومت را می فهمیدنـد، آن را طعمه می یافتند و خود را قادر به هر گونه دخل و تصرف در آن می دیدنـد. امام (ع) آن فرهنگ را که در دوره عثمان بتمامه ظهور یافته بود منکوب ساخته، به کارگزارانی که تفاله انـدیشه های گذشـته را در ذهن داشـتند و گندیده کردارهای پیشـین را به میدان کارگزاری می آوردند هشدار می دهد. امام (ع) بر سر آنها فریاد می زند که مبادا اسـتبداد و خودمحوری و خودسـری کنید که حکومت در سـیره نبوی جز خدمت و امانتـداری و لطف و محبت به مردم نیست. و برای آنکه این حقیقت در تاریـخ بمانـد و برای همیشه در گوش مسـلمانان زنگ خطری باشـد، در عهـدنامه خویش به مالـک اشـتر فرمود:«و أشـعر قلبـک الرحمهللرعیه و المحبه لهم و اللطف بهم. ولا ـ تکونن علیهم سبعاً ضاریاً تغتنم اکلهم.» [۹۵] .قلب خویش را نسـبت به مردمان خود از رحمت و محبت و لطف کن، و همچون حیوان درنـده ای نسـبت به آنـان مباش که خوردن شان را غنیمت شـماری!و نیز مالك را سـخت پرهیز داد که مبادا خود را مسـلط بر مردم بینـد، مبادا خود رأیی کنـد، مباد هـدایت مردم را بر زمین گـذارد و آمریت پیشه کند، مبادا خود را مطلق بیند:«ولا تقولن انی مؤمر امر فاطـاع، فان ذلک ادغال فی القلب و منهکه للـدین و تقرب من الغیر.» [۹۶] .مگو من اکنون بر آنان مسـلطم، از من فرمان رانـدن است و از آنها اطاعت کردن! که این عین راه یافتن فساد در دل و ضـعف در دین و نزدیك شدن به سـلب نعمت است.تربیت شده مکتب پیامبر و

نمونه اعلای سیره نبوی به آنچه می گفت عمل می کرد و حکومت را در آن معنایی که آموزش می داد می خواست و برای آن تلاش می کرد. در عرصه پیکار صفین و در گرما گرم آن روزهای سخت که به طور طبیعی هر فرماندهی از سپاه خود جز اطاعت مطلق نمی طلبد و از دادن هر فرصتی که جای تفکر و بحث برانگیزد پرهیز دارد، فرمود:آن گونه که با زمامداران ستمگر سخن می گویید با من سخن مگویید، و آن چنان که در پیشگاه حکام خشمگین و جبار خود را جمع و جور می کنید، در حضور من نباشید و به طور تصنعی (و منافقانه) با من رفتار نکنید، و هرگز گمان مبرید در مورد حقی که به من پیشنهاد کرده اید کندی ورزم (یا ناراحت شوم) و نه اینکه خیال کنید من در پی بزرگ ساختن خویشتنم، زیرا کسی که شنیدن حق و یا عرضه داشتن عدالت به او برایش مشکل باشد عمل به آن برای وی مشکلتر است! با توجه به این، از گفتن سخن حق و یا مشورت عدالت آمیز، خودداری مکنید زیرا من (شخصاً به عنوان یک انسان) خویشتن را مافوق آنکه اشتباه کنم نمی دانم و از آن در کارهایم ایمن نیستم، مگر اینکه خداوند مرا حفظ کند. من و شما بندگان و مملوک خداوندی هستیم که جز او خدایی نیست، او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست. [۹۷] .برای آنان که دل به دنیا نسپرده اند، حکومت جز وسیله ای برای برپایی عدالت نیست. آنها بخوبی می دانند که قدرت حکومت به عدالت است و میزان ارزش آن، به میزان گسترش این است.«من عدل عظم قدره.» [۹۸]

.هر که عـدالت کند، قدر و ارزش او بزرگ شود.حکومت با عدالت نفوذ می یابد: «من عدل نفذ حکمه.» [۹۹] (هر که عدالت کنـد، حکم او جاری و نافذ شود) که دادگستری نیرومندترین بنیان است: «العدل أقوی أساس» [۱۰۰] زیرا حکومتی که عدالت را برپا دارد یاری خداونـد و پشتیبانی مردم را ازآن خود کنـد و به واقع هر که عـدالت کنـد، در حکومت خود بی نیاز از یاری کنندگان گردد (که خدا و مردم یاور او هسـتند): «من عدل فی سلطانه استغفی عن أعوانه.» [۱۰۱] امیر مؤمنان (ع) این حقیقت را به مالک اشتر یادآوری کرده، فرموده است:«ان افضل قره عین الولاه اسـتقامه العـدل فی البلاد، و ظهور موده الرعیه.» [۱۰۲] . (بـدان) برترین چیزی که موجب روشـنایی چشم زمامـداران می شود، برقراری عدالت در همه بلاد وآشـکار شدن علاقه رعایا نسـبت به آنهاست.بنابراین باید دانست که عدالت مایه نظام و پیوند کار زمامداری و حکومت است و حکومتی که به داد عمل نکنـد و عـدالت را گسترش ندهـد، کـارش انتظام نیابـد:«العـدل نظام الامره.» [۱۰۳] .عـدل نظـام بخش حکـومت است.در نظر پیشوای عدالت پیشگان، ملاک سیاست عدل است: «ملاک السـیاسه العدل.» [۱۰۴] بلکه ملاک هر امری عـدل است: «العـدل ملاک» [۱۰۵] آن کاری که بر عـدالت اسـتوار است، پایدار است و از همین روست که ریاستی مانند عدل در سـیاست نیست: «لا ریاسه کالعدل فی السیاسه.» [۱۰۶] و با رفتن عدالت از حکومتها، قدرت آنها می رود؛ چنانکه حضـرت رضا (ع) فرمود:«اذا جارالسلطان هانت الدواله.» [۱۰۷] .چون زمامدار سـتمگری پیشه کند قدرت و دولتش خوار و سست شود.عامل بقای حکومت و سلامت آن، عدالت است. امیر مؤمنان (ع) فرمود:«اعدل تدم

لک القـدره.» [۱۰۸] .دادگر بـاش، قـدرت برایت پایـدار می مانـد.این بـدان سـبب است که هیـچ چیزی چون عـدالت، موجب عمران و آبادی سـرزمینها نمی شود و باعث رضایت همگان نمی گردد.ما عمرت البلـدان بمثل العـدل.» [۱۰۹] .هیچ چیز مانند عـدل و داد سـرزمینها را آبـاد نمی کنـد.همین آبادانی و رضایت توده ها بهترین عامل بقای حکومتها و حفاظ آن از آسـیبها و آفتهاست.«ما حصن الـدول بمثل العدل.» [۱۱۰] .هیـچ چیز چون عـدل دولتها را محکم نداشـته است.داد عامل پایداری و بیداد سبب ناپایـداری است. به بیـان امیر مؤمنـان (ع) ثبات و پا برجا بودن دولتها به بر پای داشـتن راههای عـدلا است: «ثبات الـدول باقامه سنن العدل.» [۱۱۱] یعنی دولت که بنا بر قواعد عدل عمل می کند، ثابت و پایدار می ماند و اگر دولتی به راه سـتم رود، اقتـدارش سـست و سایه اش زایل شود. «من جارت ولایته زالت دولته.» [۱۱۲] (هر حکومتی در حوزه سـرپرستی اش ستم کند دولتش از بین برود) سـتم و بیـداد پـایه حکومتها را سـست و تکیه گاه آنها را واژگون می کنـد. «من جارأهلکه جوره.» [۱۱۳] (هر که سـتم کند، سـتمش هلاکش سازد) این سنت الهی است:«و ما کنا مهلکی القری الا و أهلها ظالمون.» [۱۱۴] .و ما هرگز جـامعه هـایی را هلاـک نکردیم مگر آنکه اهلش سـتمگر بـوده انـد.و نیز فرمود:«و مـا کـان ربـک لیهلـک القری بظلم و أهلها مصلحون.» [۱۱۵] .و چنین نبوده است که پروردگارت جامعه ها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش درصدد اصلاح بوده باشـند.این سـنت همیشگی و جادوانه خداوند است. عدالت موجب سلامت جامعه هاست و ستم موجب هلاکت آنها.«من عمل بالعدل حصن الله ملکه من عمل بالجور عجل

الله سبحانه هلكه.» [۱۱۶] .هر (دولتی) که به عدالت عمل کند خداوند ملك و حکومتش را نگه دارد. هر (دولتی) که ستمگری پیشه کند خدای سبحان در هلاك کردنش شتاب کند.حکومتی که درهای ستمگری را می گشاید و بر مردم خویش جفا روا می دارد، باید در انتظار ویرانی سرزمینها و شورش انسانها و در نهایت زوال حکومت باشد.«احذر الحیف والجور فان الحیف یدعوالی السیف والجور یعود بالجلاء و یعجل القوبه والا نتقام.» [۱۱۷] .از جفا و ستم بپرهیز که بی گمان جفا (مردم را) به سوی شمشیر (و شورش) می کشد و ستم باعث جلا (ی وطن و خرابی ملك) می شود و کیفر و انتقام (الهی) را شتاب می بخشد.حقیقت این است که: «الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم.» [۱۱۸] (حکومت با کفر برقرار می ماند و با ستم پایدار نمی ماند). حکیم فرزانه،سنایی غزنوی در این باره گوید:

آثار و نتایج عدالت اجتماعی

برای عدالت اجتماعی، آثار و نتایج شگفت فردی، اجتماعی و تکوینی است که هیچ امری چون آن از چنین پیامدهایی برخوردار نیست. با عدالت است که رحمتهای الهی سرزمینها را به وفور دربر می گیرد:«من عدل فی البلاد نشر الله علیه الرحمه.» [۱۱۹] .هر که در سرزمینها عدالت کند، خداوند رحمت را بر او پهن کند.به سبب عدالت برکتها دو چندان می شود: «بالعدل تتضاعف البرکات.» [۱۲۰] یعنی سلوك به عدالت باعث اثرهای تکوینی شده، رفاه و امنیت خلق را بتمامه تأمین می کند که چیزی مانند داد سرزمینها را آباد نسازد: «ما عمرت البلدان بمثل العدل.» [۱۲۱] و بدین ترتیب کار مردمان اصلاح می شود: «العدل یصلح البریه.» [۱۲۲] .و امور خلایق به صلاح در می آید: «بالعدل تصلح الرعیه.» [۱۲۳] .در نتیجه

عدالت، مردم به بی نیازی می رسند و فقر و ناداری از میانشان رخت می بندد: «لو عدل فی الناس لاستغنوا.» [۱۲۴] و جامعه و مردمان و حکومت به امنیت و عزتی تام و تمام دست می یابند. عالم جلیل القدر شیعه، ابن فتال نیشابوری که در سال ۵۰۸ هجری به شهادت رسیده است، در خبری زیبا این حقیقت را بازگو کرده است ذوالقرنین نبی (ع) پس از پایان بردن سد، به شهری وارد می شود که مردم آنجا را در رفاه و امنیت و عزت کامل می بیند، علت را جویا می شود و آنها ثمرات و نتایج عدالت را بازگو می کنند:همچنان که می رفت به امتی عالم از قوم موسی رسید که به حق هدایت می کردند و بر منبای آن عدالت می کردند پس چون آنها را دید، بدیشان فرمود: ای مردم مرا از وضع خود آگاه کنید که من تمام شرق و غرب و خشکی و دریا و پستی و بلندی و روشنایی و تاریکی زمین را پیموده ام و با جامعه ای مانند شما برخورد نکرده ام چرا گور مرده هایتان بر در خانه هایتان است؟ گفتند: برای اینکه مرگ را فراموش نکنیم و یادش را از دلهایمان بیرون نکنیم.فرمود: چرا خانه هایتان در ندارد؟ گفتند: در میان ما مشکوک و دزد نیست و جز انسانهای امین در میان ما کسی نیست. فرمود: چرا فرماندهانی ندارید؟ گفتند: ما به یکدیگر ستم روا نمی داریم. فرمود: چرا پادشاه ندارید؟گفتند: ما ثروت اندوزی نمی کنیم. فرمود: چرا بر یکدیگر برتری ندارید و متفاوت نیستید؟ گفتند: زیرا با یکدیگر مواسات و مهربانی می کنیم. فرمود: چرا با یکدیگر اختلاف ندارید و نزاع نمی کنید؟ گفتند: به سبب نزدیکی و الفت قلبهایمان واصلاح

میان یکدیگر. فرمود: چرا زیاده روی و کشتار میان شما نیست؟ گفتند: زیرا اراده خود را بر طبیعتمان و بردباری را بر هوس هایمان چیره کردیم. فرمود: چرا وحدت کلمه دارید و بر راه مستقیم سیر می کنید؟ گفتند: زیرا به یکدیگر دروغ نمی گوییم و نیرنگ نمی زنیم و پشت سر یکدیگر بدگویی نمی کنیم. فرمود: مرا خبر دهید که چرا میان شما بی چیز و نیازمند یافت نمی شود؟ گفتند: زیرا ما به طور مساوی تقسیم می کنیم. فرمود: چرا بین شما انسان خشن و تندخوی وجود ندارد؟ گفتند: از افتادگی و فروتنی است. فرمود: چرا خداوند طولانی ترین عمرها را به شما داده است؟ گفتند: چون به حق رفتار و به عدل حکم می کنیم. [۱۲۵] .

پاورقی

[۱] امیر مؤمنان (ع) فرموده است: «العدل یضع الامور مواضعها.» (عدل هر چیزی را درجای خود و محل خود قرار می دهد). نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

[۲] تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۶۳۸؛ المفردات، ص ۳۲۵.

[۳] عدل الهی، ص ۳۸.

[۴] غررالحکم، ج ۱، ص ۲۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

[۵] مرتضی مطهری، بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی. صص ۱۴ – ۱۵.

[۶] قرآن، نساء ۱۲۵.

[۷] مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱.

[۸] قرآن، حجرات /۹.

[۹] قرآن، سبا ۴۶. [

[۱۰] صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی ج ۱، ص ۳.

[۱۱] قرآن ص /۲۶.

[۱۲] قرآن، نساء /۵۸.

[۱۳] نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

[۱۴] غررالحکم، ج ۱، ص ۲۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

[۱۵] قرآن، حدید /۱۷.

[۱۶] الکافی، ج ۸، ص ۲۶۷؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۴۳.

[۱۷] غررالحکم ج ۱، ص ۳۳۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۲۰.

[۱۸] غررالحکم ج ۱، ص ۳۷؛

مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

[۱۹] جامع الاخبار، ص ۱۸۰؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۷.

[۲۰] شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۳۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۹.

[۲۱] غررالحکم ج ۱، ص ۱۳۹.

[۲۲] غررالحکم ج ۲، ص ۳۱۴.

[۲۳] علل الشرایع، ص ۲۴۸ الاحتجاج، ج ۱، ص ۹۹.

[۲۴] الکافی، ج ۲، ص ۱۴۶؛ الاختصاص، ۲۶۱؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۷.

[۲۵] نهج البلاغه، خطبه ۳۲.

[۲۶] شرح نهج البلاغه، عبده، ج ۱، ص ۷۷.

[۲۷] «قارعه» از ماده «قرع» است و چنانکه راغب اصفهانی گوید: «به معنی کوبیدن چیزی بر چیزی است»، به گونه ای که صدای شدید و کوبنده ای از آن بر خیزد. تازیانه و چکش را نیز به همین عنایت «مقرعه» گفته اند بر همین اساس به هر حادثه مهم و سخت و کوبنده ای «قارعه» گفته شود. ر.ک: المفردات ص.۴۰۱ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۲۰.

[۲۸] قرآن، قارعه /۱-۳.

[۲۹] مثنوی معنوی، دفتر سوم، ج ۲، ص ۱۵۹.

[۳۰] «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان» قرآن، نحل /۹۰.

[۳۱] نهج البلاغه، حکمت ۴۶۸؛ مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۱۱۶؛ قریب به همین از امام صادق (ع): الکافی، ج ۵، ص ۳۱۰.

[۳۲] غررالحکم، ج ۲، ص ۳۷۶.

[۳۳] بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۸.

[۳۴] قرآن، آل عمران /۲۱.

[۳۵] نهج البلاغه، نامه ۵۳؛ و نیر. ر.ک: تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۰؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۷۲؛ البیان و التعریف، ج ۱، ص ۴۱۷.

[۳۶] نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

[۳۷] صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۵۲.

[۳۸] قرآن، حدید /۲۵.

[۳۹] «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون» (جن و آدمی را نیافریدیم مگر برای آنکه عبادت کنند.)

قرآن، ذاریات /۵۶.

[۴۰] قرآن، احزاب /۴۵-۴۶.

[۴۱] قرآن، نحل /۳۶.

[۴۲] قرآن، اعراف /۵۹، مؤمنون /۲۳.

[۴۳] قرآن، اعراف /۶۵، هود /۵۰.

[۴۴] قرآن، اعراف /۷۳، هود /۶۱.

[۴۵] قرآن، اعراف /۸۵، هود /۸۴.

[۴۶] قرآن، مائد/۷۲.

[۴۷] قرآن، عنکبوت /۱۶.

[۴۸] وحی و نبوت، صص ۳۹ - ۷۳.

[۴۹] قرآن، حجر /۲۹،ص /۷۲.

[۵۰] قرآن، شوری /۱۵.

[۵۱] قرآن، اعراف /۲۹.

[۵۲] شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ترجمه الهی قمشه ای، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴ ش. ص ۵۷۶.

[۵۳] تحف الععقول، ص /۲۵.

[۵۴] این مرد حرقوص بن زهیر یا ذو الثدیه است که انس بن مالك درباره اش گوید: «مردی در عصر پیامبر بود که تلاش او در عبادت ما را به شگفتی وا می داشت. ما نام او را نزد پیامبر بردیم، حضرت او را نشناخت، اوصافش را ذکر کردیم، بازهم او را نشناخت. در همان موقع خود او سر رسید. گفتیم: ای رسول خدا همین مرد است. پیامبر فرمود: شما از مردی خبر می دهید که نشانه ای از شیطان در چهره دارد. ذوالثدیه نزدیك آمد و ایستاد و سلام هم نکرد. پیامبر فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم آیا هم اکنون که در مقابل ما ایستادی، در دل نگفتی کسی در میان این جمع از من بهتر نیست؟ ذوالثدیه گفت: چرا، به خدا گفتم. سپس وارد مسجد شد و به نماز ایستاد. پیامبر فرمود: چه کسی این مرد را می کشد؟ ابوبکر گفت: من آن گاه داخل مسجد شد تا او را بکشد، دید در حال نماز است. گفت: سبحان الله کسی را که نماز می خواند بکشم در حالی که پیامبر از کشتن نمازگزاران نهی کرده است؟ وقتی بیرون آمد، پیامبر پرسید: چه کردی؟ ابوبکر گفت: دوست نداشتم

او را که مشغول نماز است بکشم و شما هم که از کشتن نمازگزاران نهی کرده اید. مجدداً پیامبر فرمود: چه کسی این مرد را می کشد؟ عمر گفت: من. او داخل مسجد شد و دید که ذوالثدیه سر به سجده گذاشته است. گفت: ابوبکر برتر از من است (و اگر قرار بود کسی این مرد را بکشد ابوبکر می کشت). پس بازگشت. پیامبر مجدداً فرمود: چه کسی این مرد را می کشد؟ علی گفت: من. پیامبر فرمود: آری تو او را می کشی اما اگر او را بیابی. علی داخل مسجد شد، اما ذوالخویصره رفته بود پیامبر فرمود: اگر این مرد کشته می شد، دو نفر از امت من اختلاف نمی کردند.» عبدالحسین شرف الدین، النص والاجتهاد، الطبعه الرابعه، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۸۶ ق. صص ۱۲۲ - ۱۲۳؛ العقدالفرید، ج ۲، صص ۱۴۵ - ۱۴۶؛ مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۵؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۷۲ این مرد از بنیانگذاران خوارج و سرکرده آنان بود که در جنگ نهروان کشته شد.

[۵۵] البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۴۱ و ج ۴، ص ۴۱۶؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۹۲؛الوفاء باحوال المصطفی، ج ۲،صص ۴۲۲ و ۷۰۶؛ سیرهابن کثیر، ج ۲،صص ۲۵۱-۲۵۲؛شمائل الرسول، ص ۴۵۸.

[۵۶] الکامل فی اللغه و الادب، ج ۱، ص ۸.

[۵۷] نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

[۵۸] همان، خطبه ۱۹۱.

[۵۹] همان، خطبه ۲۱۴.

[۶۰] همان، خطبه ۹۴.

[۶۱] همان، خطبه ۷۲.

[۶۲] همان.

[۶۳] تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۵۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۷.

[۶۴] فخر الدین طریحی می نویسد: «(روی) الصدوق القمی: ان جمیع الائمه علیهم السلام خرجوا من الدنیا علی الشهاده» المنتخب فی جمیع المراثی و الخطب المشتهر بالفخری،

مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ص ۳.

[۶۵] صحیفه سجادیه، ترجمه صدربلاغی، انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۵۵ ش. دعای بیستم، ص ۲۳۴.

[۶۶] محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ش. ص ۱۱۵.

[۶۷] ابو عبدالرحمن النسائی، کتاب خصائص امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق. ص ۱۳۴؛ مسند احمد حنبل، ج ۳، صص ۳۳ و ۸۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۳؛ محب الدین احمد بن عبدالله الطبری، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، دارالمعرفه، بیروت، ص ۷۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۱۳؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۴۶؛ مصنف ابن أبی شیبه، ج ۷، صص ۴۹۷ - ۴۹۸؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۸۲؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۴۳؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۳۸؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۰.

[۶۸] نهج البلاغه، خطبه ۵۴؛ در کلام ۴۳ نهج البلاغه آمده است: «فلم أرلی فیه الا القتال او الکفر بما جاء محمد (ص)» (دیدم راهی جز پیکار و یا کافر شدن نیست به آنچه پیامبر آورده است ندارم). و نیز ر.ك: وقعه صفین، ص ۴۷۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، صص ۴۷ و ۵۶؛ فتوح ابن أعثم، ج ۲، ص ۴۶۰؛ المعیار و الموازنه، ص ۱۴۷؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۲۰۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۳۶؛ ملحقات احقاق الحق، ج ۸؛ صص ۴۲۱ ۴۲۰.

[۶۹] مرتضی مطهری، بیست گفتار، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸ ش. ص ۳.

[۷۰] مثنوی معنوی، دفتر اول، ج ۱، ص

.۱۵

[۷۱] امام علی، صدای عدالت انسانیت، ترجمه سید هادی خسروشاهی، مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۴ ش. ج ۱، ص ۶۲ – ۶۳.

[۷۲] قرآن، فصلت /۴۶.

[۷۳] قرآن، بقره /۲۴۹.

[۷۴] شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، صص ۱۹۷ – ۱۹۸؛ و نیز: الغارات، ج ۱، صص ۷۰ – ۷۳.

[۷۵] همان، صص ۲۰۲ – ۲۰۳.

[۷۶] قرآن، اعراف /۸۵.

[۷۷] قرآن، هود /۸۵–۸۶.

[۷۸] بلاغات النساء صص ۳۱ – ۳۲؛ العقد الفرید، ج ۱، ص ۳۳۶؛ ریاحین الشریعه، ج ۴، صص ۳۵۵ – ۳۵۶؛ اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، ج ۲، ص ۲۷۱.

[۷۹] نهج البلاغه، کلام ۱۳۶.

[۸۰] الغارات، ج ۲، صص ۵۴۹ – ۵۵۱.

[۸۱] همان، ج ۱، صص ۴۶ – ۵۰.

[۸۲] ر.ک: همان، ج ۱، ص ۴۸.

[۸۳] همان، ج ۱، صص ۵۴– ۵۵.

[۸۴] نهج البلاغه، نامه ۲۵؛ الغارات، ج ۱، صص ۱۲۶– ۱۳۰.

[۸۵] نهج البلاغه، کلام ۲۲۴.

[۸۶] از کلام ابوجعفر حسنی نقیب در پاسخ به ابن ابی الحدید معتزلی که از وی پرسید: «از چه روی مردمان علی بن ابی طالب را دوست می دارند و دلباخته او هستند و خود را در راه عشق او به کشتن می دهند؟ و خواهش می کنم در پاسخ من از دلیری و دانایی و سخنوری و دیگر ویژگیهایی که خداوند سبحان بخش فراوان و پاک و پاکیزه آن را به علی (ع) عطا فرموده است سخن به میان نیاوری.» و ابوجعفر نقیب سخنانی نغز در معرفی پیشوای عدالت خواهان و امام مستحقان بر زبان آورد.

ر.ك: شرح ابن ابى الحديد، ج ١٠، صص ٢٢٣ - ٢٢٥.

[٨٧] بلاغات النساء صص ٧٢-٧٣؛ العقد الفريد، ج ١، صص ٣٤٢ - ٣٤٣؛ ربيع الابرار، ج ٣، ص ٢٧٠؛ الغدير فى الكتاب والسنه

والادب، ج ۱، صص ۲۰۸ - ۲۰۹.

[۸۸] الغدیر، ج ۲، ص ۵۷؛ و نیز بدو فرمود: «... و انت الامام لامتی و انت القائم بالقسط.» المراجعات، ص ۲۱۷.

[۸۹] امام علی، صدای عدالت انسانیت، ج ۱، ص ۱۲۲.

[۹۰] نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

[۹۱] همان، خطبه ۳.

[۹۲] همان، کلام ۱۳۱.

[۹۳] من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۸؛ المستطرف، ج ۱، ص ۴۵؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۹؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۱۲۲.

[۹۴] نهج البلاغه، نامه ۵؛ و نیز ر.ک: فتوح ابن أعثم، ج ۲، صص ۳۶۷ - ۳۶۸؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۹۱.

[۹۵] نهج البلاغه، نامه ۵۳.

[۹۶] همان.

[۹۷] همان، خطبه ۲۱۶.

[۹۸] غررالحکم، ج ۲، ص ۱۶۳.

[۹۹] همان، ص ۱۵۹. [

[۱۰۰] همان، ج ۱، ص ۴۳.

[۱۰۱] شرح غرالحکم، ج ۵، ص ۴۳۴.

[۱۰۲] نهج البلاغه، نامه ۵۳.

[۱۰۳] شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۱۹۸.

[۱۰۴] همان، ج ۶، ص ۱۱۶.

[۱۰۵] غررالحکم، ج ۱، ص ۱۹.

[۱۰۶] شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۴۳۰.

[۱۰۷] وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۷.

[۱۰۸] غرالحکم، ج ۱، ص ۱۲۷.

[۱۰۹] همان، ج ۲، ص ۲۶۴.

[۱۱۰] شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۷۴.

[۱۱۱] همان، ج ۳، ص ۳۵۳.

[۱۱۲] غررالحکم، ج ۲، ص ۱۸۷.

[۱۱۳] همان، ص ۱۵۸.

[۱۱۴] قرآن، قصص /۵۹.

[۱۱۵] قرآن، هود /۱۱۷.

[۱۱۶] غررالحکم، ج ۲، ص ۲۰۹.

[۱۱۷] همان، ج ۱، ص ۱۴۰.

[۱۱۸] مکارم اخلاق، رضی الدین نیشابوری، ص ۱۲۵؛ و زمخشری از قول نجاشی آورده است: «الملک یبقی علی الکفر ولا یبقی علی الظلم.» ربیع الابرار، ج ۳، ص ۴۹۳؛ و نیز روایت شده است: «الملک یبقی بالعدل مع الکفر ولا یبقی بالجور مع الایمان.» جامع الاخبار، ص ۱۳۹.

[۱۱۹] شرح غررالحکم، ج ۵، ص ۳۳۷.

[۱۲۰] همان، ج ۳،

ص ۲۰۵.

[۱۲۱] ر.ک: پی نوشت ۱۳۹.

[۱۲۲] غررالحکم، ج ۱، ص ۲۹.

[۱۲۳] همان، ص ۲۹۲.

[۱۲۴] ر.ک: پی نوشت ۱۱۸.

[۱۲۵] روضه الواعظین، ص ۴۷۸.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵
دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱
بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹
امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹